

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انصاف چیز خوبی است. انسان باید با انصاف باشد، باید به خطای خود فکر کند و آن را کشف کند و سپس به جبران آن اقدام نماید. من می‌دانم خطا کرده‌ام و اکنون پشیمان هستم، باید از خود بپرسم: چرا حق مطلب را درباره مقام نورانیت فاطمه علیها السلام ادا نکردم؟

خدا نور فاطمه علیها السلام را قبل از خلقت زمین و آسمان آفرید، خدا او را از نور عظمت خود خلق کرد، این حقیقتی است که به آن «مقام نورانیت» می‌گویند.

در این باره احادیث زیادی از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است. من مقصر هستم که درباره آن احادیث، کمتر نوشتم زیرا خیال می‌کردم درک آن

برای مردم، سخت است... من که می‌دانستم اصل اعتقاد شیعه به معرفت
مقام نورانیت بازمی‌گردد، پس چرا سکوت کردم؟
آیا باز هم می‌توانم صبر کنم؟ وقتی عده‌ای قلم به دست گرفتند و مقام
نورانیت فاطمه علیها السلام را انکار کردند، دیگر چه جای صبر است؟
اکنون وقت آن است که به دفاع از این حقیقت بپردازم، شاید خدا خطای
مرا ببخشد!

من می‌خواهم گذشته‌ام را این‌گونه جبران می‌کنم، من که جز قلم چیزی
ندارم، با همین قلم فریاد برمی‌آورم و از «نور مهتاب» سخن می‌گویم.
مهدی خدامیان
دی‌ماه ۱۳۹۴ شمسی

۱

شب از نیمه گذشته است، از اتاق خود بیرون می‌آیم، نگاهی به آسمان می‌کنم، قطرات باران بر صورتم می‌چکد، بوی باران همه‌جا را فرا می‌گیرد و مرا مدهوش می‌کند.

به اتاق برمی‌گردم، اتاقی که بهشتِ خلوت من است، من این خلوت را با همهٔ دنیا عوض نمی‌کنم. می‌دانم که تو از حال من باخبری، می‌دانی که می‌خواهم درباره تو بنویسم...

من کجا و نوشتن دربارهٔ تو کجا؟

این تو بودی که لطف نمودی و این افتخار را نصیبم کردی. تا زنده‌ام ممنون لطف تو هستم!

وقتی که هوای دلم بارانی می‌شود، دست به دعا بر می‌دارم و با خدای خویش چنین نجوا می‌کنم: «خدایا! مهر فاطمه علیها السلام را از من بگیر!». باور دارم که عشق تو، گوهری ارزشمند است که در جهان هستی، مثل و مانند ندارد.

بانوی من!

وقتی شنیدم و خواندم که عده‌ای «مقام نورانیت» تو را انکار کردند، خیلی اندوهناک شدم، این باور و عقیده شیعیان است که خدا قبل از این‌که جهان را بیافریند، نور تو را آفرید. هنوز ماه و خورشید و زمین خلق نشده بود، ولی نور تو در عرش خدا جای داشت.

تو در آنجا خدا را به یگانگی یاد می‌کردی. خدا تو را از نور عظمت خلق کرد. این مقام نورانیت توست. چرا عده‌ای این مقام تو را انکار کرده‌اند و سخنان ناروا گفته‌اند؟

در این دنیای پرهیاهو، هر کسی را که می‌بینم دلش از چیزی به درد می‌آید و غصه آن را دارد، غصه من این است که چرا سخنان ناروا درباره تو گفته‌اند؟ چرا عده‌ای این سخنان را در فضای مجازی پخش می‌کنند؟ به‌راستی آنان به دنبال چه هستند؟

بانوی من! دین من، چیزی جز دوستی شما و دشمنی با دشمنان شما

نیست. این را آموخته‌ام که معرفت شما، بزرگ‌ترین آموزه دین است. هرگز باور نمی‌کردم کسی که به خیال خود از دانشمندان شیعه است (و عمامه سیاه بر سر دارد)، این‌گونه مقام نورانیت شما را انکار کند و سپس عده‌ای هم آن سخنان را در مقیاس وسیع منتشر کنند؟! چون دیدم چنین سخنانی، بعد از سال‌ها، بار دیگر منتشر می‌شود و من بیشتر اندوهناک شدم... اشک من جاری است، اما اشک تنها فایده‌ای ندارد، باید دست به قلم ببرم و جواب آن سخنان را بدهم. من این روش را از شما آموخته‌ام که باید در بررسی نظریه‌ها، نهایت ادب را مراعات نمایم، و با دیده انصاف، سخن دیگران را نقد کنم. اگر دلائل خود را روشن بیان کنم، جوانان حق را انتخاب می‌کنند و به چیز دیگری نیاز نیست.

۲

تو این کتاب را در دست گرفتی و می‌خواهی بدانی اصل ماجرا چیست؟ آقای «محمدحسین فضل‌الله» در لبنان زندگی می‌کرد. او را بیشتر به نام «سید فضل‌الله» می‌شناختند. او پیروانی داشت و عده‌ای از او تقلید می‌کردند و او را رهبر شیعیان لبنان می‌دانستند. او در سال ۱۳۸۸ شمسی از دنیا رفت.

کتاب‌های او به زبان عربی است. کتاب «تأملات اسلامیة حول المرأة» یکی از کتاب‌های اوست. این کتاب با عنوان «اسلام، زن و جستاری تازه» به فارسی ترجمه شده و در دسترس علاقمندان قرار گرفته است. خدا می‌داند که من از حضرت فاطمه علیها السلام شرمسارم که چرا نام

«سید فضل‌الله» و سخنانش را در این کتاب می‌آورم!

این یک قانون است: وقتی می‌خواهی حرف باطلی را نقد کنی و به شبهه‌ای پاسخ بدهی، باید آن سخن را (به صورت دقیق) ذکر کنی، صاحب آن سخن را هم معرفی کنی تا مردم خودشان قضاوت کنند! «سید فضل‌الله» در کتاب خود به مناسبتی از مریم علیها السلام و خدیجه علیها السلام و فاطمه علیها السلام نام می‌برد و سپس چنین می‌گوید:

افرادی از ویژگی‌های غیرعادی مریم، خدیجه، فاطمه سخن می‌گویند، ولی من هیچ ویژگی غیرعادی در آنان نمی‌بینم.

آنان در شرایطی بودند که رشد معنوی و عقلی برایشان فراهم شد و این تنها ویژگی است که آنان داشته‌اند. ما نمی‌توانیم رشد معنوی و عقلی آنان را به‌خاطر ویژگی‌های غیبی بدانیم. آنان هیچ ویژگی غیبی نداشتند. ما نباید آنان را از سطح زن عادی خارج کنیم، زیرا کسانی که برای آن زنان ویژگی غیرعادی بیان می‌کنند، دلیل قطعی ندارند. چنین سخنانی را نمی‌توان ثابت کرد.^۱

آری، سید فضل‌الله این‌گونه ویژگی‌های غیبی فاطمه علیها السلام را انکار می‌کند.

بیچاره جوانی که اطلاعات زیادی از علوم اسلامی ندارد، این سخنان را سخنانی روشنفکرانه می‌پندارد. او وقتی می‌بیند که دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم به چاپ این کتاب اقدام کرده است، اعتماد بیشتری می‌کند و چه بسا به این باور می‌رسد که ویژگی‌های غیبی فاطمه علیها السلام دروغ است! این یکی دیگر از سخنان سید فضل‌الله است:

«چه نفعی دارد که ما بدانیم فاطمه علیها السلام مقام نورانیت داشته است یا نه؟ اگر این موضوع را بدانیم برای ما نفعی ندارد، اگر آن را هم ندانیم هیچ ضرری برای ما ندارد».^۲

من جوانانی را دیده‌ام که وقتی برایشان حدیثی از فضائل فاطمه علیها السلام را خوانده‌ام، آن احادیث را دروغ و خرافه دانسته‌اند، وقتی از آنان سؤال نمودم، فهمیدم که ریشه باور آنان، همین سخنان سید فضل‌الله است! من نتوانستم به جواب این سؤال خود برسم: چرا عده‌ای این سخنان را در فضای مجازی پخش می‌کنند؟ به راستی آنان به دنبال چه هستند؟

۳

من می‌خواهم یک حدیث از امام جواد علیه السلام را در اینجا بنویسم، تا حقیقت برای شما آشکار شود.
نمی‌دانم نام «کُتب اربعه» را شنیده‌اید؟
«کتاب‌های چهارگانه».

در شیعه، چهار کتاب وجود دارد که معتبرترین کتاب‌ها می‌باشند و در قرن چهارم و پنجم هجری نوشته شده‌اند. هیچ کتاب دیگری به اعتبار این چهار کتاب نمی‌رسد: «کتاب کافی، کتاب فقیه، کتاب تهذیب، کتاب استبصار».

این حدیثی را که می‌خواهم نقل کنم در کتاب کافی ذکر شده است. این

کتاب را شیخ کلینی نوشته است. او یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است و کتاب او ارزش علمی بسیار زیادی دارد. او در «شهر ری» به دنیا آمد و در سال ۳۲۹ هجری در بغداد فوت کرد.

اکنون کتاب کافی پیش روی من است، من در جلد اول صفحه ۲۴۱ چنین می‌خوانم:

امام جواد علیه السلام به یکی از یاران خود چنین گفت:

«خدا یکتا بود و هیچ مخلوقی با او نبود. سپس خدا محمد، علی و فاطمه را آفرید و آنان هزار دوران ماندند و پس از آن، خدا چیزهای دیگر را آفرید. خدا محمد و علی و فاطمه را بر آفرینش جهان هستی گواه گرفت و اطاعت آنان را بر همه مخلوقات واجب کرد و کارهای مخلوقات را به آنان وا گذاشت (بدون آنکه خود، کنار بکشد)، پس آنان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدا می‌خواهد نخواهند. این همان دین است و هر کس جلوتر رود، از حق جدا شده است و هر کس از آن عقب بماند گمراه می‌گردد و هر کس آن را بپذیرد به حق رسیده است».^۳

این حدیث از آغاز آفرینش سخن می‌گوید. قبل از این که خدا آسمان‌ها و زمین را خلق کند، نور محمد و علی و فاطمه را خلق کرد. این سه نور،

هزار دوران بودند. (می‌گویند: هر دوران، هزار سال است). آری، این سه نور، یک میلیون سال ماندند و بعد از آن، خدا عرش و آسمان‌ها و زمین را آفرید. هزاران سال بعد از آن، خدا آدم علیه السلام را آفرید. اصل سخن ما درباره خلقت نورِ فاطمه علیها السلام است، سخن من درباره خلقت جسم او نیست. جسم او که در این دنیایِ خاکی آفریده شد، خدا نور او را قبل از همه چیز آفرید، آن نور، شعبه‌ای از نور عظمت خدا بود. آن نور، در واقع، روح فاطمه علیها السلام بود و همه می‌دانند که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خدا روح او را هزاران سال قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید.

نورِ فاطمه علیها السلام سالیان سال (همراه با نور محمد و علی علیهما السلام) خدا را عبادت می‌کرد، یک میلیون سال گذشت، آنگاه خدا اراده کرد و جهان هستی را آفرید و سپس آدم علیه السلام را خلق کرد. خدا بر بندگانِ منت نهاد و آن سه نور را به این دنیایِ خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانِش به وسیله آن سه نور هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین آنها را به این دنیا آورد، خدا آنان را از ملکوت خود به این دنیا آورد تا انسان‌ها را هدایت کنند.

آری، آنان به این دنیا آمدند تا راه خدا را به همه نشان دهند، آنان آمدند

تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند.

سخن سید فضل الله را به یاد می آورم که می گفت: «فاطمه علیها السلام هم سطح زنان عادی است»، همین بس است که من به حدیث امام جواد علیه السلام دقت کنم، خدا نور فاطمه علیها السلام را یک میلیون سال قبل از خلقت آسمان ها و زمین خلق کرده است و سپس روح او را بر همه، شاهد و گواه گرفت، آیا چنین کسی می تواند هم سطح زنان دیگر باشد؟

۴

از «کُتب أربعه» سخن گفتم، چهار کتابی که از همه کتاب‌های شیعه، اعتبار بیشتری دارد: «کتاب کافی، کتاب فقیه، کتاب تهذیب، کتاب استبصار».

اکنون می‌خواهم (در جواب سیدفضل الله) حدیث دیگری را از کتاب «تهذیب» بنویسم. شیخ طوسی یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه است. تاریخ تشیع، کمتر دانشمندی به عظمت و بزرگی او دیده است. او این کتاب را تألیف کرده است.

من کتاب «تهذیب» جلد ۶ را باز می‌کنم و در صفحه ۱۰ زیارت‌نامه‌ای را می‌بینم که از امام جواد علیه السلام نقل شده است. این زیارت مخصوص

فاطمه علیها السلام است.

امام جواد علیه السلام به یکی از سادات (که از نسل حضرت فاطمه علیها السلام بود)، گفت: وقتی به مدینه رفتی و خواستی مادر خود (حضرت فاطمه علیها السلام) را زیارت کنی، این چنین بگو: «يَا مُمْتَحَنَةُ امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَكَ فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً...».

ترجمه این متن چنین می‌شود: «ای آزموده‌شده! خدایی که تو را آفرید پیش از آنکه تو را بیافریند از تو امتحان گرفت و تو را در آن امتحان، سربلند و شکست‌یافت...».

آری، این جملات دریایی از معرفت است، هر کس در آن‌ها اندیشه نماید، پله‌های معرفت را طی می‌کند، آن وقت است که او دیگر فاطمه را هم‌پایه زنان دیگر نمی‌داند!

فاطمه علیها السلام در امتحانی که خدا از او گرفت، سربلند بیرون آمد، او بر همه سختی‌ها صبر کرد. خدا قبل از این‌که او را در این دنیا خلق کند، امتحان نمود.

به‌راستی این امتحان در کجا بود؟ این جملات (که از امام جواد علیه السلام است) چه رازی را آشکار می‌کند؟

خدا نورِ فاطمه علیها السلام را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق کرد، او قبل از آفرینش آدم علیه السلام خلق شد و در عرش خدا جای داشت، خدا او را در آنجا امتحان نمود و او از آن امتحان سربلند بیرون آمد. هیچ‌کس نمی‌داند آن امتحان چگونه بود، این رازی است که کسی از آن، خبر ندارد.

فاطمه علیها السلام در عرش خدا جای داشت و در آنجا خدا را حمد و ستایش می‌کرد و از او به یگانگی یاد می‌نمود. او شکیبایی ورزید و در راه خدا از خود استقامت نشان داد و به اوج مقام بندگی رسید.

این همان، مقام نورانیتِ فاطمه علیها السلام است که سیدفضل‌الله آن را انکار کرد و چنین گفت: «مقام نورانیتِ فاطمه علیها السلام هیچ دلیل قطعی ندارد!».^۴ این زیارت‌نامه را شیخ طوسی ذکر کرده است، کتاب او یکی از کتب چهارگانه شیعه است، علامه مجلسی این زیارت‌نامه را «حدیث قوی» نامیده است.^۵

روی سخن من با سیدفضل‌الله است: آیا می‌توان با وجود این حدیث (و احادیث دیگر) مقام نورانیتِ فاطمه علیها السلام را انکار کرد؟ به‌راستی چگونه می‌توان این احادیث را مطالعه کرد و بعد از آن ادعا کرد: «مقام نورانیتِ فاطمه علیها السلام دلیل قطعی ندارد».

به‌راستی سیدفضل‌الله چگونه قضاوت کرده است؟ او چه راهی را در
پیش گرفته است؟

چرا عده‌ای راه او را ادامه می‌دهند؟ این راه به کجا می‌رسد؟!

۵

پیامبر در مسجد نشسته بود، گروهی از یارانش نزد او بودند، پیامبر این ماجرا را برای آنان بیان کردند:

خدا اراده کرد تا آدم علیه السلام را خلق کند، پس پیکر او را آفرید و روح در او دمید و او از جای خود برخاست. آدم علیه السلام نگاهی به عرش خدا کرد، در آنجا پنج موجود نورانی دید که عبادت خدا را به جا می‌آوردند و گاهی به رکوع می‌رفتند و گاهی به سجده.

آدم علیه السلام قدری فکر کرد، او می‌خواست بداند آنها کیستند، برای همین به خدا چنین گفت:

— بارخدا! آیا قبل از آن که مرا بیافرینی، کس دیگری را از خاک خلق

کرده‌ای؟

— نه.

— پس این پنج موجود نورانی کیستند که این قدر به انسان شبیه می‌باشند؟

— ای آدم! این پنج تن از نسل تو هستند، اگر آنها نبودند، هرگز تو را نمی‌آفریدم. اگر آنان نبودند، بهشت، جهنم، عرش، کرسی، آسمان و زمین، فرشتگان، انسان و جن را خلق نمی‌کردم.

— بارخدا! نام آنان چیست؟

— محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین.

— بارخدا! برای من درباره آنان بیشتر سخن بگو!

— ای آدم! به عزّت و عظمت خود سوگند یاد می‌کنم، هر کس به مقدار ذره‌ای کوچک، دشمنی آنان را به دل داشته باشد، جایگاه او جهنم خواهد بود. ای آدم! این پنج تن، برگزیدگان من هستند؛ کسی که آنان را دوست بدارد، سعادت مند می‌شود و کسی که آنان را دشمن بدارد، هلاک می‌گردد، ای آدم! هرگاه خواستی از من حاجتی طلب کنی، پس به آنان توسّل پیدا کن و آنان را واسطه درگاه من قرار بده! ^۶

و این گونه بود که آدم عليه السلام با حقیقت بزرگی آشنا شد، او آموخت که در

گرفتاری‌ها به این پنج نور مقدّس، توسل پیدا کند.

خدا فرمان داد تا همه فرشتگان بر آدم علیه السلام سجده کنند، همه آنان تسلیم امر خدا شدند ولی شیطان اطاعت نکرد و حاضر نشد بر آدم علیه السلام سجده کند. خدا شیطان را از درگاه خود دور کرد و به آدم علیه السلام چنین گفت: «ای آدم! همراه با همسرت، حوّا در بهشت ساکن شوید و از نعمت‌های زیبای آن استفاده کنید ولی هرگز به درخت ممنوعه نزدیک نشوید». آدم و حوّا در بهشت، زندگی خویش را آغاز کردند، اما شیطان بیکار نشست، او تصمیم گرفت آنان را وسوسه کند تا از میوه آن درخت ممنوعه بخورند.

خدا پرده از مقابل چشم آدم برداشت، آنان عرش خدا را دیدند، خدا به آنان چنین گفت: «ای آدم! آن نورهایی که در عرش می‌بینی، نور بهترین بندگان من است. بدان که اگر آنها نبودند، من تو را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه‌دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکن که مقام آنها بس بزرگ و بالاست. آن نورها، نور محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین می‌باشد، همه آنان از نسل تو می‌باشند».^۷

آدم عليه السلام این سخن را شنید، او همراه با همسرش در بهشت بود، مدّتی گذشت، او لحظه‌ای با خود فکر کرد که من کسی هستم که همه فرشتگان بر من سجده کرده‌اند، کاش مقام من، مثل آن پنج نور مقدّس می‌شد؟! می‌شد؟!

همین‌که این فکر از ذهن او گذشت، خدا او را به حال خود رها کرد، خدا به او گفته بود که نباید در قلب خود، حسدی به آن پنج نور مقدّس داشته باشی، همین مقدار حسد باعث شد تا خدا توفیق را از او بگیرد.^۸

در همان لحظه شیطان آمد و با آدم و حوّا چنین گفت:
— ای آدم! ای حوّا! من خیر و صلاح شما را می‌خواهم. آیا می‌دانید چرا خدا به شما دستور داد که نزدیک آن درخت نشوید؟
— نه. نمی‌دانیم.

— اگر شما از میوه آن درخت بخورید، یا فرشته خواهید شد یا زندگی جاوید خواهید داشت. به خدا قسم، من خیر و صلاح شما را می‌خواهم!
آدم و حوّا هرگز فکر نمی‌کردند کسی به نام خدا، قسم دروغ بخورد، لحظه‌ای غافل شدند و فریب شیطان را خوردند، آنان اصلاً نیازی به میوه آن درخت نداشتند، اما حریص شدند و از میوه آن درخت خوردند و

خدا آنان را از بهشت بیرون کرد.^۹

آری، آدم از بهشت رانده شد، او از حوّا هم خبری نداشت، نمی دانست که همسرش کجاست، وحشت همه وجودش را فرا گرفت. آدم نگاهی به اطراف خود کرد، او نمی دانست چه باید کند.

او سر خود را به سوی آسمان گرفت و گریست، سپس سر به سجده نهاد و از خدا طلب رحمت کرد. گریه آدم چهل روز طول کشید...^{۱۰} آدم پشیمان بود، او مدّتی طولانی در سجده گریه کرد و اشک ریخت و گفت: «خدایا! من بنده تو هستم، من به خودم ظلم کرده‌ام...».

صدایی به گوش آدم رسید: سلام ای آدم!

آدم سر از سجده برداشت، چه کسی بر او سلام کرد؟ آدم جبرئیل را دید، جواب سلام او را داد. جبرئیل به او گفت: «خدا مرا به سوی تو فرستاده است. تو باید خدا را به حق پنج تن قسم دهی؛ پس چنین بگو: ای خدا تو را به حق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام می خوانم».

آدم علیه السلام خدا را به حق پنج تن قسم داد، اشک او جاری شد... آنگاه خدا توبه اش را پذیرفت.^{۱۱}

سید فضل الله می گوید: «فاطمه علیها السلام هم سطح زنان عادی است»، چگونه

چنین چیزی ممکن است، در حالی که خدا در ابتدای خلقت برای آدم ﷺ از فاطمه و مقام او سخن گفته است؟

مناسب می‌بینم که در اینجا این ماجرا را هم نقل کنم:

روزی از روزها، پیامبر رو به یاران خود کرد و چنین فرمود: «خدا نور فاطمه را قبل از آن که آسمان‌ها و زمین را خلق کند، آفرید».

وقتی مردم این سخن را شنیدند به فکر فرو رفتند، یکی از آنان رو به پیامبر کرد و گفت: «ای پیامبر! اگر فاطمه قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین خلق شده است، پس او دیگر انسان نیست، بلکه او خُوریه است».

پیامبر در جواب چنین گفت: «فاطمه خُوریه‌ای به شکل انسان است، خدا قبل از این که آدم را بیافریند، فاطمه را آفرید، خدا فاطمه را از نورِ عظمت خودش خلق کرد. نور فاطمه در عرش خدا بود و خدا را ستایش می‌کرد و او را حمد و تسبیح می‌نمود».^{۱۲}

۶

آقای جُعفری یکی از یاران امام باقر و صادق علیهما السلام بود، او بارها آیه ۸۳
سوره صافات را خوانده بود، آنجا که خدا چنین می‌گوید:
﴿وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ﴾.
«ابراهیم یکی از شیعیان و پیروان او بود».
جُعفری دوست داشت تفسیر این آیه را از امام صادق علیه السلام بشنود، زیرا بر
این باور بود که قرآن را باید اهل بیت علیهم السلام تفسیر کنند.
او اهل کوفه بود، او بار سفر بست و به سرزمین حجاز سفر کرد تا هم،
حجّ به جا آورد و هم امام صادق علیه السلام را ببیند. وقتی او خدمت امام رسید،
این آیه را خواند و درباره تفسیر آن سؤال کرد.

امام صادق علیه السلام در جواب به او چنین فرمود:

روزی خدا پرده‌ها را از جلوی چشم ابراهیم علیه السلام کنار زد و او به آسمان نگاه کرد و عرش خدا را دید. او در عرش خدا چهارده نور را دید، پس چنین گفت: «بارخدا! این نورها چیست؟». خدا به او چنین وحی کرد: «این نور محمد و آل محمد است». خدا نام محمد و علی و فاطمه علیها السلام را برای ابراهیم علیه السلام گفت و سپس نام یازده امامی که از نسل علی و فاطمه علیها السلام هستند را برای ابراهیم علیه السلام بیان کرد.

ابراهیم علیه السلام آن روز فهمید که راز این چهارده نور چیست، آن‌ها نور محمد و دوازده امام و نور فاطمه علیها السلام بودند. سپس ابراهیم علیه السلام در کنار آن نورها، نورهای دیگری را دید و پرسید:

— بارخدا! این نورهایی که در اطراف این چهارده نور هستند، چیست؟

— این‌ها، نور شیعیان علی علیه السلام می‌باشد.

— بارخدا! مرا هم از شیعیان علی علیه السلام قرار بده!

این دعای ابراهیم علیه السلام بود و خدا دعای او را مستجاب کرد.^{۱۳}

معنای آیه طبق سخن امام صادق علیه السلام چنین می‌شود: «ابراهیم علیه السلام یکی

از شیعیان و پیروان علی علیه السلام بود».

وقتی ابراهیم علیه السلام، نور فاطمه علیها السلام و پدر و شوهر و فرزندان او را دید، چنین دعا کرد و خدا هم دعای او را مستجاب نمود.

آری، ابراهیم علیه السلام بعد از آن که امتحان‌های بزرگ را پشت سر گذاشت و حاضر شد اسماعیلش را در راه خدا قربانی کند، به آنجا رسید که بتواند به مقام فاطمه علیها السلام آگاهی پیدا کند و به معرفت او برسد. آری، هر کسی شایستگی آن را ندارد که از مقام نورانیت فاطمه علیها السلام درکی داشته باشد!



روزی از روزها، پیامبر به خانه فاطمه علیها السلام آمد، علی و حسن و حسین علیهم السلام هم در آنجا بودند، پیامبر همه آنان را نزد خود فرا خواند و سپس دست به دعا برداشت و چنین دعا کرد: «خدایا! تو خودت می‌دانی که آنان خاندان من هستند. از تو می‌خواهم با دوستان آنان، دوست باشی و دشمنان آنان را دشمن بداری. خدایا! هر کس آنان را یاری کند، تو او را یاری کن و آنان را از هر پلیدی دور گردان.»

پس از آن، پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و گفت: «علی جان! تو امام این مردم هستی و بعد از من، تو جانشین من هستی، در روز قیامت مؤمنان را به سوی بهشت راهنمایی می‌کنی.»

سپس چنین گفت: «در روز قیامت دخترم فاطمه، به سوی بهشت می‌رود در حالی که در چهار طرف او، هفتاد هزار فرشته به خدمت ایستاده‌اند، به‌راستی که دخترم سرور زنان جهان است».

پیامبر فرصت را غنیمت شمرد و از راز بزرگی پرده برداشت، سپس چنین گفت: «وقتی دخترم فاطمه در محراب خود به نماز می‌ایستد، هفتاد هزار فرشته به او سلام می‌کنند. این‌ها، همه فرشتگان مقرب درگاه خدایند، آنان به او چنین می‌گویند: ای فاطمه! خدا تو را برگزید و از پلیدی‌ها پاک گردانید و تو را سرور زنان جهان قرار داد».^{۱۴}

اکنون که من این حدیث را می‌نویسم به فکر فرو می‌روم، وقت نماز که فرا می‌رسید، هفتاد هزار فرشته به فاطمه علیها السلام سلام می‌دادند و به او می‌گفتند: «خدا تو را برگزیده است...».

به‌راستی چرا خدا به فرشتگان چنین دستوری داده بود؟ چرا باید هر روز، هزاران بار فرشتگان این جمله را بگویند؟ چه رازی در این میان نهفته است؟!

به یاد سخن سید فضل‌الله می‌افتم، او همه ویژگی‌های غیبی فاطمه علیها السلام را انکار کرد و گفت: «فاطمه علیها السلام در شرایطی بود که رشد معنوی و عقلی

برایش فراهم شد و این تنها ویژگی او بود». کاش سیدفضل‌الله به این حدیث توجه می‌کرد: هفتاد هزار فرشته هر روز بارها به فاطمه علیها السلام می‌گفتند: «خدا تو را برگزید». همهٔ مقام‌ها و شرایط غیبی فاطمه علیها السلام به‌خاطر این است که خدا او را برگزیده است، راز همهٔ عظمت فاطمه علیها السلام در این جمله است، خدا او را برگزیده است، این کار، کار خداست، نه کار شرایط اجتماعی!



وقتی که خدا آدم ﷺ را آفرید، به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند. در آن زمان، شیطان در میان فرشتگان بود، او هم باید این دستور را اطاعت می‌کرد، ولی او تکبر ورزید و بر آدم ﷺ سجده نکرد. اکنون آیه ۷۵ سوره «ص» را می‌خوانم: ﴿أَسْتَكْبِرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ﴾.

این آیه می‌گوید: خدا به شیطان چنین گفت: «ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟ من او را با دست قدرت خویش آفریدم. آیا تکبر ورزیدی یا این که از کسانی هستی که مقامی بالا دارند؟». شیطان در پاسخ گفت: «من بهتر از آدم هستم. تو مرا از آتش آفریدی و

او را از گِل، پس من بر او سجده نکردم». خدا در پاسخ گفت: «ای شیطان! از مقام فرشتگان من دور شو! تو دیگر شایستگی این مقام را نداری، تو از درگاه من رانده شدی و تا روز قیامت، لعنت من بر تو خواهد بود».

آری، شیطان با سخن خود نشان داد که تکبر ورزیده و خود را برتر از آدم عليه السلام می‌دانسته است. آری، خودبینی، یادگاری است که از شیطان مانده است، این اولین گناه و معصیتی است که در ابتدای آفرینش دنیا پدیدار شد، ریشه همه فسادها به تکبر و خودبینی برمی‌گردد.

در اینجا باید به نکته‌ای توجه کنم: خدا به شیطان گفت: «آیا تو از کسانی بودی که مقامی والا دارند؟» به‌راستی منظور از این سخن چیست؟

یکی از یاران پیامبر درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. پیامبر برای او مقام نورانیت پنج تن را بیان نمود.

کدام پنج تن؟

محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.

فقط خدا بود و هیچ آفریده‌ای با او نبود، زمین و آسمان‌ها نبود، هیچ چیز نبود، پس از آن، خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا نور محمد،

علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام را آفرید. این پنج نور مقدس، خدا را حمد و ستایش می‌کردند. پس از آن خدا، عرش خود را آفرید و این نورها را در عرش خود قرار داد. فرشتگان از این نورها یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند.

وقتی خدا آدم علیه السلام را آفرید، از فرشتگان خواست تا بر آدم علیه السلام سجده کنند، شیطان سرکشی کرد، خدا به او گفت: «ای شیطان! مقام تو مانند نورهایی که در عرش من هستند، نیست. پس چرا بر آدم سجده نکردی؟ مقام تو که پایین‌تر از آدم است».^{۱۵}

هر کس در این سخن دقت کند، به روشنی در می‌یابد که فاطمه علیها السلام زنی عادی نبوده است، نور او قبل از خلقت زمین و آسمانها آفریده شده است و دارای مقام والایی نزد خدا می‌باشد.

۹

نماز صبح به پایان رسیده بود، نسیم صبحگاهی می‌وزید، پیامبر با خدای خویش راز و نیاز می‌کرد. انس یکی از یاران پیامبر بود، او منتظر بود تا دعای پیامبر تمام شود. مدتی گذشت، وقت آن بود که انس سؤال خود را بپرسد. سؤال او درباره آیه ۶۹ سوره نساء بود و می‌خواست تفسیر آن را بداند.

او این آیه را خواند:

﴿فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ
وَالصَّالِحِينَ...﴾.

قرآن در این آیه وعده می‌دهد: هر کس اهل ایمان باشد، در روز قیامت،

همنشین پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران خواهد بود. اکنون آنس می‌خواست بداند که پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران چه کسانی هستند که خدا وعده داده است که اهل ایمان با آنان خواهند بود.

پیامبر لبخندی به روی آنس زد و در جواب چنین گفت: «منظور از پیامبران در این آیه، من هستم، منظور از صدیقان علی علیه السلام است. منظور از شهدا، عمویم حمزه می‌باشد، منظور از نیکوکاران، دخترم زهرا و فرزندان حسن و حسین می‌باشند».

سخن پیامبر به پایان رسید، آنس بسیار خوشحال بود که به پاسخ سؤال خود رسیده است، او فهمید که اگر کسی اهل ایمان باشد در روز قیامت با پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام همنشین خواهد بود. صدایی از میان جمعیت به گوش رسید: «ای پیامبر! چرا نام مرا نبردید؟ مگر من همانند شما از یک ریشه نیستم؟».

او عباس، عموی پیامبر است. او هم از طرف خدا مأمور است تا پیامبر در تفسیر این آیه، نامی از او ببرد تا برای او افتخاری بزرگ باشد. پیامبر رو به عباس می‌کند و چنین می‌گوید: «عموجان! سخن تو درست است، من و تو و علی و فاطمه و حسن و حسین، همه از یک نسل هستیم، اما خدا ما را زمانی آفرید که هنوز آسمان و زمین آفریده نشده

بود، هنوز عرش و بهشت و جهنم هم آفریده نشده بود. آن زمان، خدا را حمد و ستایش می‌کردیم. خدا نور ما را قبل از هر چیز آفریده بود. وقتی خدا خواست که جهان هستی را بیافریند، نور مرا شکافت و از آن، عرش را آفرید، بعد از آن، نور علی را شکافت و از آن، فرشتگان را آفرید. سپس نور دخترم فاطمه را شکافت و آسمان‌ها و زمین را آفرید، نور آسمان‌ها و زمین از نور دخترم فاطمه است و نور فاطمه از نور خداست...».

اکنون فرصتی پیش آمده است تا پیامبر از مقام فاطمه ع بیشتر سخن بگوید، او دوست دارد مردم دختر او را بهتر بشناسند، برای همین چنین ادامه می‌دهد: «بعد از آن خدا به قدرت خود، تاریکی را آفرید، آن وقت بود که فرشتگان در تاریکی گرفتار آمدند، فرشتگان دعا کردند تا خداوند این تاریکی را از آنان برطرف سازد، پس خدا با آن نور، آن تاریکی را برطرف ساخت، فرشتگان سؤال کردند که این نور چیست؟ خدا در پاسخ گفت: این نور، زهرا است، من او را به این نام نامیده‌ام، او دختر پیامبر من است، او همسر کسی است که حجت من بر مردم است. من ثواب حمد و ستایش شما تا روز قیامت را به این بانو و شیعیان او بخشیده‌ام».

با این سخنان پیامبر، معلوم شد که زهرا نام دیگر فاطمه است، زهرا به معنای درخشنده و نورانی است، نور او بود که تاریکی را از فرشتگان

برداشت.

وقتی سخن پیامبر به اینجا رسید، عبّاس از جای برخاست و نزد علی علیه السلام رفت و پیشانی او را بوسید و چنین گفت: «یا علی! خدا تو را حجت خود بر مردم قرار داد». ۱۶

* * *

این سخن پیامبر، حقیقت بزرگی را آشکار می‌کند، کسی که این حدیث پیامبر را باور داشته باشد، چگونه می‌تواند در مقام نورانیت فاطمه علیها السلام شکی کند؟ چرا سید فضل‌الله، فاطمه علیها السلام را هم‌سطح زنان عادی می‌داند؟ خدا فاطمه علیها السلام را قبل از خلقت آسمان‌ها و زمین آفرید، فرشتگان با نور او به روشنایی رسیدند.



بانوی من! ای دختر پیامبر! تو از نورِ خدا خلق شده‌ای، فرشتگان، همه خادم تو هستند، خدا تو و دوستانت را از آتش، رهایی بخشیده است. این سخن پیامبر دربارهٔ توست: «فاطمه از من است و من از فاطمه‌ام... فاطمه پارهٔ تن من است».^{۱۷}

پیامبر در مقابل تو، با احترامِ تمام، می‌ایستاد، دست تو را می‌بوسید. او به تو چنین می‌گفت: «پدر به فدای تو باد!».^{۱۸}

شنیده‌ام که هرگاه او دلش برای بهشت تنگ می‌شد، تو را می‌بوسید. به‌راستی چه رازی در میان نهفته بود؟

جواب این سؤال را از شب معراج می‌توان یافت! شبی که پدر تو، مهمان

خدا بود...

آن شب پدر تو از آسمان‌ها عبور کرد و به بهشت رسید، او در فردوس، مهمان لطف خدا بود. ناگهان بوی خوشی به مشامش رسید، بویی که تمام بهشت را فرا گرفته بود.

او رو به جبرئیل کرد و گفت: «این عطر خوش چیست؟» جبرئیل گفت: «این بوی سیب است، ۳۰۰ هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی آفرید. ای محمد! سیصد هزار سال است که این سؤال ما بی‌جواب مانده است، ما دوست داریم بدانیم خدا این سیب را برای چه آفریده است؟».

سخن جبرئیل به پایان رسید، دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر آمدند، آنان همراه خود همان سیب را آورده بودند.

صدایی به گوش رسید: «ای محمد! خدا به تو سلام می‌رساند و این سیب را برای تو فرستاده است».^{۱۹}

آری! خدا سیصد هزار سال قبل، هدیه‌ای آماده کرده بود تا در آن شب، آن را به پیامبر عطا کند.

به‌راستی هدف خدا از آفرینش آن سیبِ خوشبو چه بود؟



مدّتی گذشت، پیامبر در جمع یاران خود بود، جبرئیل نازل شد و چنین گفت: «ای محمّد! خدا به تو سلام می‌رساند و دستور می‌دهد که چهل روز از خدیجه فاصله بگیری!».

پیامبر با این که خیلی به همسرش علاقه داشت، این دستور را اطاعت کرد، کسی نمی‌دانست راز این دستور خدا چیست.

مردم خیال‌های باطل می‌کردند، هر کسی چیزی می‌گفت: چرا محمّد ﷺ از همسرش جدا شده است؟ آیا از خدیجه خطایی سر زده است؟ پیامبر می‌خواست جواب این سخنان را بدهد، پس عمّار را به حضور طلبید. عمّار یکی از یاران پیامبر بود. پیامبر از او خواست تا نزد خدیجه برود و این پیام را به او برساند: «ای خدیجه! مبدا خیال کنی که من تو را رها کرده‌ام، بدان که خدا به من چنین فرمان داده است که مدّتی از تو دور باشم، ای خدیجه! خدا هر روز، نزد فرشتگان به تو افتخار می‌کند».

آری، شب‌ها پیامبر به نماز می‌ایستاد، روزها هم روزه می‌گرفت، غروب روز چهارم فرا رسید، جبرئیل از آسمان نازل شد و برای پیامبر، غذایی بهشتی آورد. پیامبر با آن غذا افطار کرد. بعد از آن جبرئیل از پیامبر